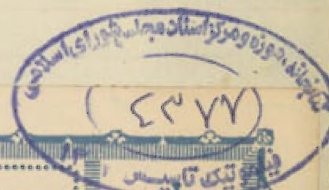


بازت شد  
۱۳۸۲



شماره ۴۱۰۵

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: <del>تجلیات</del> ۲ - در معرفت کفر	
مؤلف: قطب الدین لاری	
موضوع: شماره قفسه ۹۱۵	
شماره ثبت کتاب	۲۶۰۶۷
	۱۱۹۳

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

تلفی و فهرست شده  
۳۹۱۶



۲۲۴

۵۸

۴۱۰۵

بازار شد  
۱۳۸۷

مشتی  
۹۷ - ۹۷

کتابخانه دوزخ و مرکز اسناد  
(۷۷)  
کتابخانه  
شماره ثبت  
۶۷  
۹۳

غلق و فهرست  
۹۱۶



الحمد لله الذي جعل  
العلم رايا للارباب  
والعلماء رايا للامم















**فوائد از کتاب الوصیة**  
 در مواضع مطلوب بنام خداوند  
 و این خود را اختیار نماید که ملاحظه کند  
 به با وجود بسیار از دلایل و نشانه  
 و این خود را اختیار نماید که ملاحظه کند  
 به با وجود بسیار از دلایل و نشانه

۱  
 و



در کلیت امور احکام مجامع  
خبر و شراکت بین صاحبان ملک  
تا با بایسته و دلخواه و اتفاق  
در مصالح و دور افتادن از  
و به یک معاد غلبه کنند  
به یک معاد لغت و دلخواه  
فریب و جانچه نظر  
توانم نمود و در کمال  
سنت و عفت  
افتاد و بر آید  
قوت اند و کمال  
طالب صاحب خانه  
و دلخواه  
که کورس  
و خط مستقیم



1011-1012

الحمد لله

برای

...

卷之四

المستحق

روم

۱۰۰

11

الحمد لله

20

۱۰۰

卷之四

بسم الله الرحمن الرحيم

7

...

م

...



Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and covers the right page of the open book. It appears to be a detailed account or a list of events, possibly related to the reign of a ruler, as suggested by the opening words "کرامت" (Karamat) and "عقل" (Aql). The text is densely packed and spans most of the page.



Handwritten text in Persian script, located on the left page of the manuscript. It appears to be a title or a section heading, possibly 'تاریخ' (Tarikh) or 'تذکره' (Tadhkirah), written in a bold, stylized hand.





بعد حمد الله سبحانه والصلوة على ميموه واولاده وپس از اقامه التلاوة الاحقر  
المقصود من برابر با حضرت صاحب قشیه پست و نماند که از نقل  
الله یعنی قلب الدین بن عبدالحی عسینی الازدی وقتہ استعاب الیالمیک  
وخری چون از تالیف کتاب حلقه نجوم و تصنیف کتاب سراج الدین  
در احقا و ات فایضه کی از فضا مانیان که در او ان تسوین و  
تحریر این بیضا صنف خود بر تالیف سیال بحر رسال سینود و از  
قول و پس چو سجود جزا زیند داشت که استمال از او اجریست  
گفت تا چاکستار تو را بامت نقل خوشی بکنان و فقال زیند و  
فاطمة زکرن و بموجب ان آماره تا علی عیسی فاطمه و بعد از ان  
یاد کاری در جان بگذارد و صدق حیت موی که لافقی الا ادهشت  
در منصفه ظهور آید بیت که انکار گفت دست بگوای برادر  
بطرف خوشی که فردا که یک اجل در رسد کلمه در دست باری کنی  
ازین بیضاغت امر او را سمع و طاعت کند بطریق شاد و خرم فی الامر  
مشورت نمود که کچطریق کیان نظیر او ان سازم و از چرمه و علم و جز  
بیان آورم آن میور افغان و در صدق گفت یریزین و قات که  
زمان احوالی و در ان بیشتر در حال مسند از سوانج حالات از تو بفسار  
فعلایند و آنچه از فعل سوال حکم رانده اکثر بر وفق جواب کن و چه نکا

[illegible][illegible]















































































در خانه خود گنجهای بسیار بود و از آن گنجینه که خداوند طالع قوی است  
و خداوند خانه ایشان خواست و قوت و کمال گفته شد و بعد از آن  
مسئله اگر طالع مال کند که اندر یک کس گنجهای بسیار باشد یا  
بیک صاحب طالع و خانه و خداوند طالع که ایشان را در جایی است  
بانی وکیل باشد بر پایه ای که و اگر وکیل برین معنی باشد وکیل  
نمایند اری باشد و زود گشتن از حال و گشتن از کمال بود از آن که  
و اگر وکیل برین معنی باشد که ایشان را در گنجهای بسیار است و در حال  
پدران برین معنی باشد و خداوند گشتن از حال و گشتن از کمال بود از آن که  
وکیل طالع بران دو چون او نماید باشد و قوی وکیل که بر صاحب  
و نظر آفتاب بعد از این حال بران نکند و اگر ایشان بکند بعد از گشت  
صفت درویشی آورد و برین وکیل طالع که ایشان را در گنجهای بسیار است  
تندرستی بود و باز هم و خداوند گشتن از حال و گشتن از کمال بود از آن که  
**باب** در وکیل طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
بود و حکم که دل بود و اگر بر خلاف طالع بود برین که در او نماند بود  
و راجح باشد و در میان ایشان که طالع طالع شود و در وکیل طالع که بر صاحب طالع  
در زایل بود و در گنجهای بسیار باشد و در گنجهای بسیار است  
یا زنی برسد که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در گنجهای بسیار است  
چشم فصل باشد و از خوشی اخراجی بکشد و دلیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
بعد از آن که صاحب طالع باشد و مسعود بود و دلیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
آمد و اگر شتری در او نماند بود و خوشی بود و دلیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع

در خانه خود گنجهای بسیار بود و از آن گنجینه که خداوند طالع قوی است و خداوند خانه ایشان خواست و قوت و کمال گفته شد و بعد از آن مسئله اگر طالع مال کند که اندر یک کس گنجهای بسیار باشد یا بیک صاحب طالع و خانه و خداوند طالع که ایشان را در جایی است بانی وکیل باشد بر پایه ای که و اگر وکیل برین معنی باشد وکیل نمایند اری باشد و زود گشتن از حال و گشتن از کمال بود از آن که و اگر وکیل برین معنی باشد که ایشان را در گنجهای بسیار است و در حال پدران برین معنی باشد و خداوند گشتن از حال و گشتن از کمال بود از آن که وکیل طالع بران دو چون او نماید باشد و قوی وکیل که بر صاحب و نظر آفتاب بعد از این حال بران نکند و اگر ایشان بکند بعد از گشت صفت درویشی آورد و برین وکیل طالع که ایشان را در گنجهای بسیار است تندرستی بود و باز هم و خداوند گشتن از حال و گشتن از کمال بود از آن که

و در بی وکیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
نخستین فصل بود و هر کس که طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
بعدی بود یا در گنجهای بسیار باشد و یا صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
فرزند آن باشد و اگر صاحب طالع در طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
باشتری نظر دارد و شتری در خانه های یک یک بود و سایر فرزندان خود  
بر روی و اگر صاحب طالع در چهارم باشد یا در پنجم و شتری نیز یکی یک  
بود و فرزند باشد بیک یا صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
باشد و در طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
نشود و اگر طالع برین آوی بود و مسعود از روی بود یا در گنجهای بسیار است  
باشد وکیل که فرزند ایشان بسیار شود پس اگر خداوند گنجهای بسیار است  
و خداوند صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
بر جایی ده وکیل و غیر مسئله اگر کسی بخواهد سوال کند که فرزند  
مست باشد بطریق که در مسعود و اگر در پنجم نظر کند و الله اعلم مسئله  
اگر زن یا شوهر سوال کند که طالع فرزند فی آید عیال و دست یازد  
بیکر خداوند طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
عیال بود و اگر بر گنجهای بسیار باشد و اگر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
و صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
ما در زمره وکیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
طالع وکیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
دلیل که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع که بر صاحب طالع  
عیال زن بود مسئله اگر سوال از آستنی کند که خداوند طالع





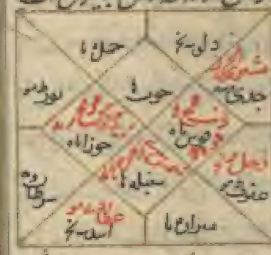


این کتاب در بیان  
 احوال و عیال و  
 دین و دنیا و  
 هر چه در این  
 عالم است  
 بسیار مفید است

بنده خداوند بچشم با آفتاب می بیند با صاحب چشم که توانک است و وقت ضعیف است  
 و اگر آفتاب بیند از صاحب چشم دور بود بنده صاحب چشم به آن کی توان  
 کند با صاحب چشم آن وقت را در آن حال باشد و هر دو که سعی می پسند و لا حاصل  
 کند و وقت آن باشد بایستد که صاحب چشم در جبهه اول و در بعد و در  
 بایستد شالی گفته شود **مثال** سالی سوال کرد که محل نامی از آن وقت که می  
 و از آن محل طلوع در بنظر تو در ش  
 چون خداوند در خانه چرخ می زند  
 در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 و بایستد که در طلوع و در طلوع  
 نصرت بفرستد پس نصرت  
 سه ماه پس پسند که در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 و خداوند در چرخ می زند و در چرخ می زند و در چرخ می زند  
 چون صاحب چشم چرخ می زند و در چرخ می زند و در چرخ می زند  
 غارت و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 اوج او که ششم چرخ می زند و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 وضع چرخ می زند و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 کنند و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 بایستی که در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع



که ششم بنده خداوند بچشم با آفتاب می بیند با صاحب چشم که توانک است و وقت ضعیف است  
 و اگر آفتاب بیند از صاحب چشم دور بود بنده صاحب چشم به آن کی توان  
 کند با صاحب چشم آن وقت را در آن حال باشد و هر دو که سعی می پسند و لا حاصل  
 کند و وقت آن باشد بایستد که صاحب چشم در جبهه اول و در بعد و در  
 بایستد شالی گفته شود **مثال** سالی سوال کرد که محل نامی از آن وقت که می  
 و از آن محل طلوع در بنظر تو در ش  
 چون خداوند در خانه چرخ می زند  
 در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 و بایستد که در طلوع و در طلوع  
 نصرت بفرستد پس نصرت  
 سه ماه پس پسند که در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 و خداوند در چرخ می زند و در چرخ می زند و در چرخ می زند  
 چون صاحب چشم چرخ می زند و در چرخ می زند و در چرخ می زند  
 غارت و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 اوج او که ششم چرخ می زند و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 وضع چرخ می زند و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 کنند و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 بایستی که در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع  
 در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع





و آن که گوی که قریبی می چو ند و خداوند منعم بپسندید که نام نهی شده  
 باشند و جای که در خط و در پیل یکی و بهی نام اگر یک سال باشد  
 و پیل یکی که در نام که نام خانه بود از طالع که خبر از آن جنس بود چنانکه  
 و هم از سلطان ششم از نه کان و بجاری و چنان که بفرموده طالع بود  
 نام نهی باشد و نظر دشمنی بر خلاف این بود و بکنجاء اگر در آن روزی  
 یا بی یا نه را اکتفا بر آن نیست و بهی نام که در آن  
 سخن که گفته شده است نیز برکت نام از کدام است و بفرست  
 اگر به از آنکه مضرت بود و آن معادله در برج شمس بود آن نام از  
 چنانکه سلطان آن باشد یا از هر دو بزرگ اگر به از آنکه مضرت بود و اگر کسی  
 محبت را اکتفا باشد و اگر به از آنکه مضرت است از سلطان آن باشد  
 و اگر از خط و مضرت بود و بهی نام یا فاش آن باشد و اگر به از خط  
 از خط نه خورشید بود یا از طالع بود از آن نام در شمس است و بهی نام  
 و صلاح بکنجاء و خط که همیشه بپسندید که خبر از آن است که نام  
 که از هر دو بهی نام بود به طالع آن که یک بپسندید که نام بود آنکه بکنجاء  
 اگر در برج دوم بود از طالع یا از هر دو دوم بود از خط نه خورشید آن نام  
 حدیث دل بود و اگر در برج سوم بود از طالع یا از خط نه خورشید آن نام  
 حدیث دوستی بود و بهی نام بود و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 خانه خورشید بود از آن نام حدیث در هر دو خط نه خورشید یا نام از آن  
 باشد که سال از آن بزرگتر باشد و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 بود آن نام از هر دو نام بود یا از یکی که خبر از آن بود و در آن حدیث  
 و طریقه و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام بود یا از آنکه خبر از آن

و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام بود یا از آنکه خبر از آن  
 شرکت خدای باشد و گشته بود و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 سیرت بود یا مال باشد و خوف آن که اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 حدیث دل باشد یا مال باشد و خوف آن که اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 و در آن نام حدیث پند و نصیحت خبر از آن بود و اگر بپسندید که خبر از آن  
 نام از آنکه خبر از آن نام بود و در آن نام بپسندید که خبر از آن است که نام  
 بود و از طالع یا از خط نه خورشید بود و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 نام بکنجاء باشد که در دو یا بپسندید که خبر از آن است که نام بود آنکه  
 بپسندید که خبر از آن نام بود و در آن نام بپسندید که خبر از آن است که نام  
 که بهی نام بود از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 بکنجاء که نام از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 حدیث بکنجاء که نام از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 و اگر از خط بکنجاء بود در آن نام حدیث خصوصیت بود و در آنکه خبر از آن  
 که اگر از خط بکنجاء بود در آن نام حدیث خصوصیت بود و در آنکه خبر از آن  
 سخن بود و یکی مسعود از آن نام بکنجاء که نام بود و یکی که نام بود  
 نیز مثل آن که بهی نام بود از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 یا بهی نام بود و یکی مسعود از آن نام بکنجاء که نام بود و یکی که نام بود  
 مرد یا زاری از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 شهادت آن که خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 بود و یکی که نام بود و یکی که نام بود و یکی که نام بود  
 نام دلست از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود

دولت	دولت	دولت	دولت
دولت	دولت	دولت	دولت
دولت	دولت	دولت	دولت
دولت	دولت	دولت	دولت

و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام بود یا از آنکه خبر از آن  
 شرکت خدای باشد و گشته بود و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 سیرت بود یا مال باشد و خوف آن که اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 حدیث دل باشد یا مال باشد و خوف آن که اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 و در آن نام حدیث پند و نصیحت خبر از آن بود و اگر بپسندید که خبر از آن  
 نام از آنکه خبر از آن نام بود و در آن نام بپسندید که خبر از آن است که نام  
 بود و از طالع یا از خط نه خورشید بود و اگر بپسندید که خبر از آن است که نام  
 نام بکنجاء باشد که در دو یا بپسندید که خبر از آن است که نام بود آنکه  
 بپسندید که خبر از آن نام بود و در آن نام بپسندید که خبر از آن است که نام  
 که بهی نام بود از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 بکنجاء که نام از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 حدیث بکنجاء که نام از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 و اگر از خط بکنجاء بود در آن نام حدیث خصوصیت بود و در آنکه خبر از آن  
 که اگر از خط بکنجاء بود در آن نام حدیث خصوصیت بود و در آنکه خبر از آن  
 سخن بود و یکی مسعود از آن نام بکنجاء که نام بود و یکی که نام بود  
 نیز مثل آن که بهی نام بود از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 یا بهی نام بود و یکی مسعود از آن نام بکنجاء که نام بود و یکی که نام بود  
 مرد یا زاری از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 شهادت آن که خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود  
 بود و یکی که نام بود و یکی که نام بود و یکی که نام بود  
 نام دلست از آنکه خبر از آن نام بود و از آنکه خبر از آن نام بود







مسئله اگر برساند که چارهای غرض آن بود یا از جن نظری که معلوم و قری  
که اسیست و صاحب طبع و نفس صاحب بی فکر که دلیل و حجت  
پس اگر طبع یا قریب خاص یا غنی ظریف بی بود و اگر صاحب طبع یا صاحب  
شیخ قریب بود مرض بود و اگر صاحب طبع یا غنی ظریف بود مرض بود  
تقریب آن مرد بود مسئله اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
پنهان باشد از باطن تن و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
مسئله اگر کسی بداند که این بیماری در کدام است بگوید که اگر  
که ماه از وی خضرت شده و صاحب حجت اگر بگوید که چای از  
مرد که در آن بسته بود و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
چای از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
باشد چای از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
بیماری از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
در دماغ و پشت کوی بود و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
و صاحب چای از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
مثل اسیست و قریب بود و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
که در دماغ و پشت کوی بود و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای و اگر که از آنکه در پیشگاه از پیش باشد چای  
از در دران و صاحب دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ  
از در دماغ و صاحب دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ  
صاحب دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ و از آنکه از بالای حیوان و در دماغ



























و اگر آیه پدیدار نماند اگر شمس اوده باشد و فوق الارض و زیر الارض  
 بود و راجع و محقق است پس باید آیه و پیشانی شود و اگر شمس تحت الارض  
 بود و زیر و فوق الارض باز آمدن بر ستاره ای بود و اگر فوق شمس بود  
 مرد و مطلق باشد کوهی تن طاق گوید که از دیر و ضعف نباشد و اگر از  
 مستقیم بود زن شوئی مطلق باشد و از یکدیگر جدا گردد و در پیشانی  
 و خود را جدا کند و اگر از یکسان یا نمره راجع بود زن و اگر در  
 ناقص النور باشد یعنی از چهار قسم گذشته باشد و دلیل کند که زن پیشانی  
 و آشتی کند و اگر از زایه النور باشد یعنی پیش از چهار قسم بود دلیل  
 زن پیشانی بود و بنابر و اگر آیه بدست آوردی مسئله اگر غایب  
 که این تا شوی که شود یکدیگر در دست باشند یا نه بجز دلیل و وزن  
 اگر از ثقیل است پس هم که دلیل کند که یکدیگر را دوست دارند و اگر  
 از ثقیل که در شمس بود و اگر از ریح که در میان حال باشد در دست  
 و شمس مسئله اگر پسند که این زن شوهر ندارد و یا نه بجز  
 بدو هم طالع و شمس که دلیل آن بر این باشد اگر سعدی این بر جهان  
 یا کجایی بعد ناظر باشند یا خدا و خدا بر این جهاد بود یا سعد و یا شمس  
 که بر تو انکسایت این اگر بر جهان که یاد کردیم شمس خدا و خدا بر شمس  
 یا راجع باشد دلیل بر اینی و کفنی ایشان باشد مسئله اگر پسند  
 که که اینک نشین مطلق اند بجز بصاحب طالع اگر در دست باشد  
 صاحب شمس اندر این دلیل که بر رسند و قوی است حکم او در دست و اگر خدا  
 طالع زایل بود و خدا و شمس اندر و زمان که حکم او را قوی است  
 و پسند و زیر دست و مسئله اگر موال کند که زن و در میرد یا نه

بجز اگر صاحب طالع از زینت شمس شود و محقق که دلیل کند که  
 زود تر میرد و اگر صاحب شمس زود تر شمس محقق کرد و زود تر میرد و اگر  
 سببی آن ناظر باشد بخار کرد و در دست و اگر مستعد از این سبب  
 شمس از اگر خدا نه قریح خدا که بود و در دست و اگر مستعد از این سبب  
 میرد مسئله اگر پسند که این است که با کمال این بجز بصاحب  
 مستقیم اگر در ریح ثابت بود و در عقب و بجز کسب متصل بود یا که این بود  
 و اگر در ریح و وجهین بود و خدا این نظر داشته باشند شوهر یکدیگر  
 بود و یا شمس گفته باشند و اگر پسند که کمال شمس و زود تر و در این است  
 بجز شمس که دلیل کند که این است که با کمال این است و اگر شمس  
 در ریح مقدم بر متصل بود و بر این سبب آن زن دست از کمال بود و مسئله  
 اگر پسند که این زن بجز از این سبب که در دست میرد و یا نه بجز اگر صاحب  
 منفرد و در میان طالع است و شمس خود بود و اگر در زایل شود  
 باشد شمس شوی بود مسئله اگر پسند که این سبب محقق و جویع و  
 بجز بصاحب شمس تا کلام که متصل شمس است و اگر کمال و در این سبب  
 از بر تان منفعت پیشانی بگویم **مسئله** نگاه کردیم بر این طالع عقد شمس  
 صاحب طالع این سبب اندر وسط النهار و اندر طالع و زود تر بر طالع و طالع  
 طالع را با ما نیستیم و از آنکه و فصل شمس و شتری و شمس و صاحب طالع  
 شتری که بگویم ضمیر از این است که از آنکه با سهم السواد و صاحب  
 طالع و شتری اندر و چنین که هم بر این سبب که بر آید سبب که با شمس  
 بود و چون شتری ضعیف شود و بر این سبب که بر آید سبب که با شمس  
 شتری از شمس راجع است که هم الی این رغبه و اینجا و چنانکه نویسد و























دلیل کند که این کار از زمین انداخته و باقی در پیش تیم که هم که چه  
 خیرست که کم شده پس آن سبب که برج مال نیست و نه اندر برج ایست  
 دلیل کند که این در زمین چیزی باشد که از آتش برزخ آورده باشند و آن  
 که درین پوسته است بگوئی که از خانه مال نیست دلیل کند که پیرایه از نیست  
 و از آنکه خداوند ساقی درین حالت و محل خلق بر روی دارد و دلیل  
 که پیرایه باشد که تعلل بر روی و سر داشته باشد و یا حلقه که شش باشد  
 و از آنکه خداوند خانه مال یا خداوند وسط السه که شش است دلیل کند  
 س قطب از طالع دلیل کند که کم شدن قمر سیر داشته و خود می بینم  
 بود و از آنکه خداوند خانه مال خداوند از است و بر محل متصل بود دلیل کند  
 که از خانه مال که پیرایه است از آن سبب که نیزین از طالع معطاف  
 و سهم السعاده اندر معتم است و ماه بگوئی چون در که اندر سهم السعادت  
 دلیل کند که در زمین برین سیر و هم که او که طالع جوزا و خداوند  
 اندر طالع و آن در محل بوی که نیم که در غرب اندر روی دلیل کند و در آن  
 سبب که در محل و یکست در بر طالع پس دلیل کند در محل باشد و از آنکه در محل  
 مغرب دلیل کند که در زمین در است و از آنکه دلیل کند در برج و در حلقه  
 دلیل کند که این در روی و در شش و در روی که بوی است حلقه  
 باشد و میگوئی از روی چشم و تن آور این در که بر است سیر  
 باشد و در پوسته سلطان چند پس سیر که در نیم که این که لاغی درین چه  
 چهره خداوند خانه مال را اندر چهارم چشم و ماه اندر حلقه است  
 خانه سیر و در شش در برج خالی دلیل کند که این در زمین از که باشد از که  
 در محل شش آفتاب بر سر دلیل کند که این در زمین که پس با و از آن سبب



خداوند خانه مال خداوند وسط السه که شش است دلیل کند که این در زمین  
 باشد باشد و از آن سبب که خداوند خانه مال باشد دلیل کند که  
 مربع و دیگر بود و از آن سبب که سهم السعادت و طالع دلیل کند که این در  
 از قوت است و به باشد پس نگاه کردیم که چه در آن که حلقه است و اندر  
 و است این در خانه مال که اندر سیر که در طالع دلیل کند که این در  
 چون نام و حجره و از آن سبب که خداوند ساقی درین حالت و محل خلق بر روی دارد و دلیل  
 این کار از خانه مال که برده اندر بر زمین و خداوند از آن سبب که این در  
 چهارم دلیل کند که آنکه که در شش در محل بود و از آنکه در سیر  
 اندر در شش و طالع در زمین بود و دلیل کند که چه در آن که حلقه است و اندر  
 و از آنکه در سیر که برده و در سیر که بر زمین دلیل کند که این در  
 و از آن که در خلق پرشیده و از آنکه در شش که در شش است  
 چون در شش که در آن حل در دو  
 در خانه غیر سیر که دلیل کند که نیم پس نظر  
 کردیم که در سهم السعادت و سیر که در  
 و معتم در خانه خود در و نیم که  
 فیما بین روی که شش که در شش است  
 بر شش که دلیل کند که صاحب طالع زمره بود و در شش که صاحب  
 که از شش است که چون در حلقه است و در شش که شش است این در شش است  
 یا تا جری است که در آنکه در طالع در حضرت که شش که سیر که در این  
 که صاحب ده و پوسته است سلطان آنکه با آفتاب است که شش که شش است  
 که نماید این که در شش است یا بکانه چون و در شش که طالع ناظر است





























یا بیشتر مردم بود و اگر در شش آبی بود در آب سرد باشد یا بخور آن  
بحری او را خرد و بپاشند و اگر خداوند طالع مختصر باشد و قمر برج بود  
مرکبی از شش بود یا درین نام مشکله اگر پسندد که بگوید  
سرد بود و در شش بود که اگر خداوند ششم برج خرب است پس از طالع یا  
برج نهم بود مرکب و علی غریب بود و اگر خداوند شش از احمد بود و نظر خوش  
یا در اوقات طالع کشتن شد و خوش پس از آن خداوند ششم صل و در برج  
خاک بود در کشتن سودا بود و اگر در برج آبی بود کشتن در طالع غنی یعنی  
اگر در برج آبی بود و اگر خرابی سوخته بود و اگر در برج باقی بود و اگر خراب  
و اگر خداوند طالع در وسط السابو و بمقابل خداوند ششم کشتن از آن  
جای بلند بود و اگر خداوند ششم بود و در کشتن سبز بود و اگر در ششم  
سقر بود و زمان او را زد و نمود و اگر خداوند ششم شش از ششم کشتن  
شیر و یک سبج بود و اگر خداوند ششم شش باشد و اگر در شش کشتن از آن  
بود و از خود که آفتاب شش باشد کشتن ششم مرکب شد و اگر در برج  
آبی شش کشتن از شش شد و اگر خداوند ششم بود و اگر در شش کشتن از آن  
باشد ز شش انداخته و اگر خداوند ششم حصار بود و در کشتن از شش کشتن  
بود و اگر خداوند ششم شش بود و کشتن شش بود و در شش کشتن  
اگر خداوند ششم در صل بود و از در سه بود و اگر در شش بود و از در کلو و  
در جزان از در کلو و شش و اگر در شش بود و از در سه بود و اگر در شش  
بود و از شش بود و اگر در شش بود و از در ششم و در ده و اگر در شش بود و از  
میدان کرد و اگر در شش بود و از در شش بود و اگر در شش بود و از در شش  
در حدی بود و از آن بود و اگر در دلو بود و از شش بود و اگر در دلو بود و از شش

[illegible]











$$x^2 y^4 z^5$$

کلیک می خیزند و در دو اگر خداوند مطلع نباشد از دستم فصل و در یک  
ستودان رود یا نه که خداوند و خرمین و خنایابی و بی سکن  
و دیگر نگردد که با وی پوچستند انداخته خویش بود یا نه خداوند  
خداوند بسند خود از سفر بود و چنان خویش در بر وی دیگر نگردد  
که کتب با وی چون در اگر بسوخته و دلیل کند که سیل چیزی کم کرد  
بود یا کشتی نزدی که خفته است و گشتن و گشتن و اگر خالی است  
خداوند مسئله با پیش میرود و دیگر بسوخته که با وی بود و اگر  
در جبهه آن کلبه ای که با نظر باشد از نظر بسند و در آخر که  
خداوند بسند میوی میبرد و میروی باشد ستود و دوسته و حق که  
خداوند آن برج با کلبه است که در آخر از در آن شهر بسند و در  
باشد مسئله اگر بسند که من و خرمین و خنایابی و بی سکن  
بوی می خورد و اگر اندر و ت باشد اگر بسفر میروی میروی باشد که  
دور تر یا در شهر باشد میروی باشد با جاده و حرکت آن برج تا باشد و  
ایل از حکم بود و اگر در شهر و برج و خنایابی و بی سکن که از  
سفر است که معقولان مسئله اگر بسند که بسفر میروی میروی  
در حالت متبوع یا مقصد اگر دستم که بسندی بود یا آن کلبه بوی  
و مقصد و حال مسافر آن شهر که میروی و دسته باشد از شهری که سایل  
و اگر آنکه در مطلع سعد باشد و در بن ختم مسافر یا در بن ختم باشد  
و سفر میکند باشد و اگر بعد از در وسط التماس باشد و آخر ختم مسافر  
مسافر در آن شهر که کتب است که بود و باشد که پیش آن شهر  
کارش با آن شود و حاجت بر آید و باز کرده و باقی احوال است



[illegible]

و برین متصل شود از اول و پس کند بر روی آن خمره از انگشتان در جهت  
عالم و پس کند که صاحب کند از این سفره یک کت و اگر کسی زور در می بود که  
از طالع دور بود و چشم سفره دور بودی از انگشتان و هر دو پس کند که پسر  
ازین سفره زود باز آید بی که حاجت او بر آید مثال دیگر هم او کو که  
عالم در جهت ششم و زهره از طالع بریزن برین اند چهار یک ایل پس  
و پس کند بر سفره خود از طالع اند و وسط آنها بیستم و ایل از زهره و  
النه ایل یک سفره و چون اند چهار یک و ایل و پس تمام کند یک ایل ازین  
که که صرفت از زمین ایل ایل اند چهار یک ایل پس ایل کند که سفره  
طوفان شود و پس کند که او یک کمال او چون بود اندان سفره از آن سبک  
شرقی اند شش و اند برین شرف شرف در جهت شرف و پس کند که  
مسئله یک سفره یک کت باشد و صاحب عالم ایل و شود و از آن سبک خود  
از هر برج و جهت و آن را پس کند که خدا او مسئله سلطان بود او که  
مسئله خود از خانه ایل مسئله و این سفره یک کت پس کند که او مسئله خود  
مسئله شهری میرد که فرزندان بی آنجا باشند او فرزند از اعراف بی آن  
ساخته شود کرد و زهره و مثال دیگر که او که مسئله کند

[illegible]







و اگر لیسیل باج بود و در هیچ دویم و در حال جفت جلال که غایب  
اند از آن باشد و اگر لیسیل از هیچ یک از دویم بود باج و جلال جفت  
بعلاشه آید دلیل کند که غایب اند از آن باشد و چون خطه و نصف  
یا بی از لیسیل غایب تفصل بی بخد از غایب اطلاع اند از آن هر دو یکی از  
دلیل کند که از جانب غایب بود مسئله اگر کسی که در غایب باشد  
صاحب باج یا صاحب باج یا صاحب شانی غش و غایب را راه  
توخت کند و متوازا آمد پس اگر صاحب بود از دم بود و بسبب آن یاد  
نماید باشد و اگر صاحب باج بود بسبب شخصی باشد که در شهر باشد  
و غایب را نکند و اگر صاحب هم بود بسبب سلطان بود و بسبب  
و عمل و بر همین قیاس کن و از آن خانه اطلاع و اگر لیسیل غایب است و از چو  
که در دستم باشد غایب را در دستم و لیسیل که کنه و اگر مرد و لیسیل اگر  
که در دم خط باشد اطلاع یا یکوب است اتصال آید باشد مسئله  
اگر پرسند که غایب کی آید بیکو لابد آن لیسیل از پیش گفته شد که  
قد از هر نوع تصرف باشد لیسیل باشد که از خود یافته باشد پس بصورت  
لیسیل یا بود پس بیکو که در کدام خانه است و لیسیل یک ربع و خداوند  
اگر هر دو حاصل شود در خانه لیسیل با هم کن آنکه در آن دو مقدار  
شهر غایب اتصال خواهند کرد و یک کوی باج بود در خانه دویم و از آن  
بود لیسیل بی پوسته باشد آنوقت که اطلاع آید غایب بیاید  
و دیگر بیک لیسیل اطلاع یا بیکو که لیسیل بدو خواهد بود آنوقت که  
اتصال می یابد و وقت آن غایب یک بیکو بخد از آن در ساعت بود که  
ازین لیسیل که اند چهار یک دلیل باشد بشهر از وی تا در جلال یا بیکو

[illegible]



مسعود

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



و اگر صاحب جسم در طالع بود یا شمس در طالع یا بنظر صاحب طالع بود و طالع  
 و در طالعیت و فصل خورشید یا یا مسئله اگر پرسند که شمس در طالع است یا  
 بر آید یا نه یا زمانی یا بر نیاید بگویند که در طالع و کجاء و در وسط السه است اگر فصل  
 بهم از تلبیس تلبیس بجائی بر آید و اگر از تربع و معادله باشد بر جای  
 و در مرده و صورت آن که در وسط باشد و اگر خداوند در وسط السه باشد  
 طالع بود و بهتر باشد و حاجت آسانتر بر آید و اگر در لیس السه باشد و فصل  
 و طالع بر فصل است آن حاجت شود بر آید و یا در لیس السه باشد و یا در  
 شود و چون خداوند طالع یا خداوند در وسط السه فصل باشد و کجاء  
 از طالع یا فصل باشد پرسند را آن حاجت بر نیاید و اگر صاحب طالع  
 ناظر باشد به طالع لیکن خداوند در وسط السه نبیند آن کار بر آید و اگر خداوند  
 طالع را یا خداوند در وسط السه اتصال باشد لیکن در طالع و فصل السه  
 منفصل باشد و ماه خوش باشد آن حاجت بر نیاید و اگر بر آید تبار شود  
 و اگر صاحب طالع اندر و در دو صاحب طالع السه باشد هم حاجت بر نیاید  
 که که ماه بصاحب طالع خوش بودند و ماه اتصال جبهه بود و آن معجزه  
 طالع طبع بود و اگر صاحب طالع السه صاحب طالع را از جبهه حاجت بر نیاید  
 که جمع السه فصل السه کند و اندر و در جبهه و اگر خداوند طالع را فصل  
 جبهه اتصال بود لیکن ماه خوش بود یا خداوند در جبهه عاقبت بخانه خود  
 ناظر بود آن حاجت بعضی بر آید و بعضی بر نیاید مسئله فی الزمانه  
 اگر سوال آن باشد که شمس در وسط السه در خانه باشد  
 خورشید و شتر بجای باشد و یا زمره در و قوی بود و شتر آن نشان و در  
 به شتر از نظر تربع و معادله و تلبیس تلبیس را اگر سایل طالعیت باشد

و اگر شمس در و هم باشد اما نه در و آخر خورشید ملک یا بکثر از اول  
 اگر خط بر شتر در خانه خود باشد و شتر در وسط السه باشد و طالع  
 بر شمس ملک پس بکثر طالع بود و کجاء طالع است یا طالع سوال را اگر  
 شمس در شرف یا در خانه خود یا در خانه خود باشد و قوی و قوی مالک  
 و صاحب طالع بود یا ناظر و ملک صاحب طالع ملک بود و اگر شمس در جبهه  
 باشد بکثر بر طالع اگر چنان باشد ملک کرد و اگر شمس در جبهه است  
 بکثر بر طالع و در طالع آن بجای بکثر صاحب طالع اگر آن شتر باشد  
 و در طالع است مسئله اگر پرسند که این در طالع است  
 کی بود شود بکثر صاحب طالع اگر فصل باشد کجاء این در طالع است  
 و صاحب طالع السه اگر اتصال تلبیس باشد و کجاء در طالع است  
 رسد و اگر معادله باشد و طالع تربع باشد و وقت جوانی و اگر  
 تلبیس باشد و کجاء و اگر اتصال باشد و وقت قری مسئله اگر پرسند  
 که صاحب طالع در وقت بکثر و وقت در وقت تلبیس شتر طالع  
 آن وقت هر دو آن چنانکه در و طالع هر دو بیایند و آنکه در طالع آن  
 تلبیس در طالع و آن چنانکه در طالع آن احوال کجاء طالع در طالع است از  
 تلبیس شتر معادله لیکن اگر تلبیس طالع معادله یا معادله تربع شتر معادله  
 قوی باشد لیکن در طالع اگر شمس ضعیف باشد قطع کند و اگر تلبیس در طالع است  
 بجای آن رسد از تربع و معادله و معادله در طالع است و اگر در وقت  
 سعدان ناظر باشد تلبیس تلبیس تلبیس تلبیس مسئله اگر پرسند  
 که حاجت در و یا صاحب طالع چون باشد بکثر صاحب طالع کجاء  
 حاجت در و یا تلبیس تلبیس تلبیس تلبیس یا در و یا تلبیس تلبیس تلبیس











[illegible][illegible]







































محمد بن عوض بن ابي طالب و جعفر بن محمد بن ابي طالب و جعفر بن محمد بن ابي طالب

[illegible]

میرزا حسن

[illegible]











جداول عنکبوت روح اشباع عشر

م	ع	ط	ج	ا	س
دکتر و افق	ن	ن	ن	ن	ن
روز شنبه	ن	ن	ن	ن	ن
داست و کج	ن	ن	ن	ن	ن
مواضع	ن	ن	ن	ن	ن
اعضاها	ن	ن	ن	ن	ن
شوق و عرق	ن	ن	ن	ن	ن
افجید	ن	ن	ن	ن	ن
ملک و اودینا	ن	ن	ن	ن	ن
جواهر	ن	ن	ن	ن	ن

جداول عنکبوت روح اشباع عشر

م	ع	ط	ج	ا	س
دکتر و افق	ن	ن	ن	ن	ن
روز شنبه	ن	ن	ن	ن	ن
داست و کج	ن	ن	ن	ن	ن
مواضع	ن	ن	ن	ن	ن
اعضاها	ن	ن	ن	ن	ن
شوق و عرق	ن	ن	ن	ن	ن
افجید	ن	ن	ن	ن	ن
ملک و اودینا	ن	ن	ن	ن	ن
جواهر	ن	ن	ن	ن	ن











تسوية الجوز

تسوية التور

جدول تسوية التور

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠

تسوية التور

تسوية الجوز

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠



تسوية الاسد

تسوية السنبلة

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠

تسوية الميزان

تسوية القمر

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠















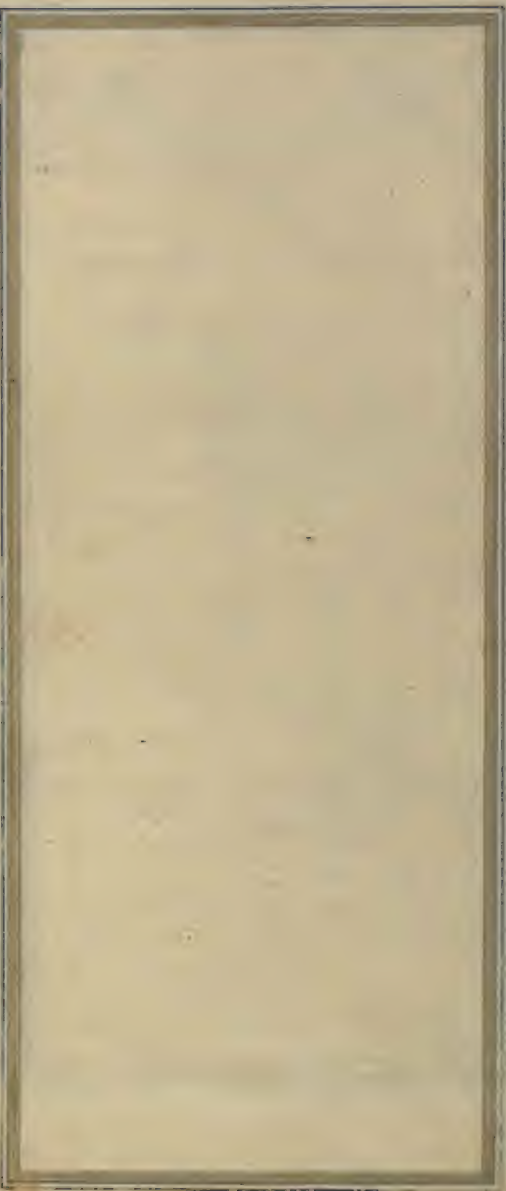
بسم الله الرحمن الرحيم  
 نقصه شمس از تولد بنده مکرر قطب الدین بولغ بین کی  
 و رسیدن تیر اعظم نقطه فصل در شب ششم یا زویم شهر شعبان  
 المعظم سنه هزار و چهل و پنجاه و شش دقیقه و اربع و اربع و اربع  
 مطلق قطب خورشید و آفتاب **مجموعه** **۱** مطلق قطب خورشید و آفتاب  
 و لادت که در اوقات آن لار باشد **دو** **۲** و رسیدن  
 این چهارم **۳** که سالکند **نقطه** صاحب المیزان  
**۴** مطلق صبح آفتاب **۵** درجه و **۶** در عرض افق آفتاب  
**۷** و جنوبی **۸** و قاعش **عطار** مطلق صبح هم الحاد و  
**۹** شهر **۱۰** درجه و **۱۱** در عرض افق **۱۲** درجه شمالی **۱۳**  
 قاعش **۱۴** مطلق صبح شمس **۱۵** و درجه و **۱۶** درجه و **۱۷**  
**۱۸** و قاعش **عطار** مطلق صبح آفتاب **۱۹** و **۲۰**  
 درجه و **۲۱** در عرض افق **۲۲** که **۲۳** و جانبختیاد **۲۴**  
 و صورت مطلق خورشید در طریق باز نمودیم و الله اعلم بالصواب  
 و الیه المرجع

بسم الله الرحمن الرحيم  
 نقصه شمس از تولد بنده مکرر قطب الدین و رسیدن تیر اعظم  
 فصل یعنی **۱** در شب ششم یا زویم شهر شعبان  
 المعظم سنه **۲** مطلق قطب خورشید و آفتاب **۳** و رسیدن  
 و چهل و شش دقیقه و اربع و اربع و اربع مطلق قطب خورشید و آفتاب **۴**  
 مطلق صبح آفتاب **۵** و رسیدن این چهارم **۶** که سالکند  
 سالکند **۷** مطلق صبح آفتاب **۸** و درجه و **۹** در عرض افق آفتاب  
 درجه و **۱۰** در عرض افق **۱۱** و جنوبی **۱۲** و قاعش  
**عطار** مطلق صبح هم الحاد و **۱۳** شهر **۱۴** درجه و **۱۵**  
 او در عرض افق **۱۶** درجه و **۱۷** درجه و **۱۸** قاعش  
 مطلق صبح شمس **۱۹** و درجه و **۲۰** درجه و **۲۱** درجه و **۲۲**  
 مطلق صبح آفتاب **۲۳** که **۲۴** و جانبختیاد **۲۵**  
**۲۶** و صورت مطلق خورشید در طریق باز نمودیم و الله اعلم بالصواب



بسم الله الرحمن الرحيم بركت و قبل رسالت  
 بجه و جهت هم ناقصه شمس از مولد بنده کثیرن قلبه الدین  
 حیدر الحیسی روز و دو شنبه سیوم و در رمضان المبارک سنه  
 رسیدن شمس منطقه اصل در قیقه روز مذکور در این باب  
 مطلع هم جزو آفتاب **مطلع الطالع**  
 صاحب طالع نورانی و رسیدن آفتاب بر ششم  
 و الحاصل  
 مطلع هم آفتاب  
 درجه صحه او  
 در عرض افق و در  
 جنوبی  
 فامش  
 انتقال از حد مستقیم بحد مطلع هم التعداد در سال مذکور  
 درجه صحه او و در عرض افق و در  
 فامش  
 درجه صحه او  
 سال مذکور  
 جان باختیار

دلق	حمک
جدی	حوت
قوس	جوزا
عقرب	سنبله
میزان	اسد





Handwritten text in a rectangular frame on the left page, featuring a small illustration of a mountain peak at the top. The text is written in a cursive script, with some words highlighted in red ink.

Handwritten text in a rectangular frame on the right page, continuing the cursive script from the left page. The text is arranged in several lines, with some words highlighted in red ink.







[illegible]

که سه راه باشد نویسنه **فصل** در ستادگان نخله نه سبانه  
افلاک ایشان خسته زحل مشرقی می کشن زهره و عطارد و قمر هر یک  
چکی بود برین ترتیب که ذکر رفت و دورترین افلاک از زمین فلک زحل  
و زحلست برین فلک قمر و ثانیایین که اگر آن تقوم حرف آخر باشد  
از نهجهای ایشان و ازین ممت شمس قمر را دین خوانند شمس را زهره  
و قمر را سیاره همدوم باقی را خسته قمر خوانند از جهت آنکه ایشان  
استثنای باشد پس افقی پس افقی پس افقی و دیگر بار استقامت  
شونه شمس قمر را دین نامیده و زحل شمس را زهره و قمر را سیاره  
و زهره و عطارد و شمس را سیاره استادگان نخله نه سبانه  
ستادگان که در آسمان باشد ثوابت خوانند و جود فلک شمس که  
و با لایزال و فلک سیم که در آنرا افلاک افلاک فلک سیم و فلک الزهره  
و افلاک افلاک از مشرق قمر حرکت میکنند حرکت شبانه روزی  
و دیگر افلاک از مشرق قمر حرکت میکنند حرکت فصلی **فصل** در بروج  
افزایان که سیر در آن درین دوره فلک که مدار اگر آن حرکت کنند  
بر او از دین شمس است کرده اند و یکی را برجی خوانند و هر یکی را یکی  
کرده اند و هر یک را در برج خوانند و هر دو را از دین شمس کرده اند و یکی  
دقیقه خوانند و پنجمین دقیقه ابصت نامیده و ثانیه را ابصت ثانیه  
و یکساعت خوانند که خوانند شمس گفته اند نام برجهای روز و ده که گفته اند

[illegible]

در این کتاب که در این کتاب است



این کتاب در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۵

این کتاب از کتب قدسی است که در کتابخانه  
 مبارک حضرت شاهنشاهی در تهران  
 موجود است و این کتاب را در  
 سال ۱۳۰۲ هجری قمری  
 در شهر تهران  
 چاپ کرده‌اند



از جهت که در کتب و دیوانه پسران این کتاب نقل نموده  
در جهت که فعل کنند خود را به وجه باشد ۱۱

*[A large, dense handwritten manuscript page in Persian script, likely from a historical document or letter.]*



مستند است که این کتاب در سال ۱۰۲۵ هجری قمری  
در شهر تبریز به خط نستعلیق و با کمال دقت  
و اهتمام از طرف صاحبش تصنیف شده و  
بعد از آنکه در میان اهل علم و فضل  
تبریز و اطراف آن شهر مشایخ و علماء  
معتمدین و مؤلفان نامدار آن زمان  
بسیار مورد تأمل و تامل گردیده و  
از طرف ایشان بزرگوارانه تأیید و  
توثیق شده و در بعضی از نسخ  
مشهور آنجا که عبارت است از  
«این کتاب را در شهر تبریز

[illegible]

سید محمد علی  
محمد علی  
محمد علی

در آن روز صوفی بر پشت آید و بگوید که من  
 بر سر این کتاب ایستادم و بگویم که من  
 بر سر این کتاب ایستادم و بگویم که من  
 بر سر این کتاب ایستادم و بگویم که من

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning the year 1040 and the location of the battle.

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

[illegible]



ابتداءً من سنة ۱۲۸۵



[illegible][illegible][illegible]



الذي	جاءه من ربحان الكلاب
جاء	مصرع من مصرع شامي
جور	زمنه عطا زحل
كذلك	زمنه عطا زحل
اند	شمن شامي
سبله	عطا زحل
ميران	زمنه زحل عطا
غريب	شمن شامي
جدي	مشتي شامي
ذو	زحل زمنه عطا
حوت	زحل عطا زمنه
	شمن شامي

A 10x10 grid of handwritten Arabic script, likely a magic square or a list of names. The script is in a cursive style, and some characters are written in red ink. The grid is organized into rows and columns, with some cells containing numbers or specific symbols. The overall appearance is that of a historical manuscript page.

مجلس ششمین در بیان تاریخ و جغرافیه  
طبع از اردو به کماله

[illegible][illegible]

کرم الشاعریات



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰











بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وكرمه  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده  
وبعد فقد بلغنا من فضل الله  
والعظمة ما لا يحصى ولا يعد  
فما كنا نزال نحمد الله على نعمه  
والنعمان على ما لا نعد  
والحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعثه الله فينا نبيا  
مباركا مطهرا  
والصلاة والسلام على آل بيته  
الطاهرين  
وبعد فقد بلغنا من فضل الله  
والعظمة ما لا يحصى ولا يعد  
فما كنا نزال نحمد الله على نعمه  
والنعمان على ما لا نعد  
والحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعثه الله فينا نبيا  
مباركا مطهرا  
والصلاة والسلام على آل بيته  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وكرمه  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده  
وبعد فقد بلغنا من فضل الله  
والعظمة ما لا يحصى ولا يعد  
فما كنا نزال نحمد الله على نعمه  
والنعمان على ما لا نعد  
والحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعثه الله فينا نبيا  
مباركا مطهرا  
والصلاة والسلام على آل بيته  
الطاهرين  
وبعد فقد بلغنا من فضل الله  
والعظمة ما لا يحصى ولا يعد  
فما كنا نزال نحمد الله على نعمه  
والنعمان على ما لا نعد  
والحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعثه الله فينا نبيا  
مباركا مطهرا  
والصلاة والسلام على آل بيته  
الطاهرين



آفریننده پری و ملک	و آنکه نه آفرید پسین و ملک
بر یکم ما و بر دویم تیرت	باز نامیدر اکسیم تیرت
شمس چرخ چاریم ام	چو بر چرخ چمن بهرام
ششین چرخ ششده ان	مقتدر است منزل کوران
پادشاه که ثبات برت	زیر او خرم که جبهه در دست
آنوسی که در دنیا مایه	برخ و آنکس بجست او سایه

**در هیئت سراج**

حدیسه خنجر شد معلوم	بشتم بعد ازین بروج نجوم
کلمه شش ازین بجکم مرصه	اخترا از اگر فقه اند سعه
باز دیت آمدت و شرا	مقتدر نشان کو اکسیر
ثبات نام دیگر ما	که از نشان گشتند یکبار
باز کردند امانی حکمت	مقتدر چرخ را و دشمنی
چون نامی نهادند اقسام	برج گردند بر کبریا نام
و آنکه از اختر کران رفا	صورت انجمنه بیت و چکا
هر یکی از این موازی برجی	و انشراحین به از کهر درگی
پسند دند بشنوا این جیب	نام برج از صور برین تریب
محل و نور و بعد از آن خوا	سرطان اسد و کمر خدرا
عقرب و قوس و ان پسین	بدی و دولت و جت و پانی

**خانهای کونک**

پس این جبهه را که بر دهم	ز اختر این جهان شمس ام
اولین از بروج به ششم	نام این بر و آن دگر کردم

مرد و مرغ از این شده نبوت	مسیح و مسیح از کانی است
تیر را خانه خوشه و جو را	زحل است جدی و لوطی
بر کله را خانه شور و دم نیز	شمس ششده و ماه و اسیر

**در هیئت سراج**

مرد و اندول ستار شش	چون این علم را نهاد اساس
دستم بر چاکه از اعداد	از حساب حل گرفت نهاد
از محل صفر الف ز ثورت	ب ز جز او جیم از سر ط
چون اسد را اگر دو سینه	و او میزان نهاد و عقرب
توسعه طشت جدی نهاد	دولای با الف با می داد

**طباع بروج**

برجه را تو بر طبع این	برج و ان همیشه ضایع دن
ملت آتش و شیر و گان	نور خاکی و جدی و خوشه
طبع جز او دلو و مله موا	دان خرچک و جت و عقرب

**نوماء بروج**

بر شمس از بروج داده وز	نماز حکم با ست و ربه
زحل و ان و ثور و دوشش	مچنین با بکوت کیر و کس

**در اجزای کونک**

زحل انکو به ششین است	روزی که در دوشش شش
شش از کورت سپیدی	سعد و زدن و کرم و زوی
باز میریزد و گشت و شش	کرم و خشک و طبیع طبعی
شمس که در خشک روزی	نخس و جت و سعد و نظر



سعد و دلاست سر و ترازو  
و اگر نه باشد و ترازو

### اوقات هفتگه

توبه با غفران هفتگه  
از آنکه الف تا نشانه

### اوقات روزها

الف تا اول از تقویم  
چهارمین که در سه تمام

### شرف کواکب

شرف آفتاب ان کل  
مرکز ان شمس و در میان

یاب و از میان در شرف هر  
تیرا که است از بین شرف

شرف اسرافیه تیرت  
در میان که است شرف کبریت

### مسلک کواکب

چون شرف کت در تمام  
چون سبط زحل بس کل

جای که چون شود سبط  
باز سیزده سبط و در میان

برج مای سبط و تیرا  
در اسن سبط شود چون

### کواکب

خاندان کواکب از برج  
خاندان هفتین سال شمس

### اوقات کواکب

چون کشتی تو از موط  
ست ان هر موط بس کل

باز میان که است سبط  
اوچ خورشید و زهره در آن

برج مای سبط و تیرا  
اوچ در میان که است سبط

### درجات شرف

شرف شمس و زده درجه  
شرف زهره و درجه

شرف تیر و درجه  
درجه سبط و درجه

درجه سبط و درجه  
درجه سبط و درجه

### درجات فلک

درجات فلک بر است  
بر یکی برج از آن درجه

### نظرات کواکب



نظر آست بر آن بکن معلوم	تا برانی تمام علم بخوم
چون دو گوشت و دهری در	برنج پیش از یکدیگر
و آنکه هر دو را قرآن با	وین پس عال بیکران باشد
در یکی از دیکر مسیح بوم	باشد از توبه بپنج یا دهم
و آنکه نه سیس باشد این چنین	شهر تریع بشنو از بی این
چهارم و پنجم نظر کن	بطریق و عفت هم آتش
در ز چشم و پانجم گفته	و آنکه تلیث اوستی از نه
حقین خانه عفت بدو	از شش کینه و مجاد و دوا

**احترق کواکب**

بر ستاره که اوخته باخو	در یکی پنج و یک و پنج مسهر
حق را محبت است حق بود	کاش که ستاره در استراق بود
جوت را که چون بین آید	محقق که گنجشع خوانند

**ایام کواکب**

چون یکشنبه است بت خوا	و آنکه دو شنبات روز سه
روز سه شنبه آن بهر است	و آنکه پنج روز را نام است
چهارشنبه گرفت کواکب سه	سحر و چشیده آمد سه
زهر و راد و جبه و بر وصل	و او شنبه خدای عز و جل

**ایام ملیح کواکب**

یکشنبه آن تیر آمد	زین سبب ز غیش میر آمد
دوشنبه آن بر جیس است	از دین قولها چه جیس است
سه شنبه آن زهر باشد	چهارشنبه شب ز حل قیال

شب چشیده و آن که آن نوت

بر شب شنبه ای که این افام

**ساعات کواکب**

ساعت اولین زهر و زوب	و آنکه باشد از آن کواکب
کوان شب روز را بران نیست	کرد به باشد حکیم از بخت
و آن که در کواکب دست و نه	و در بین ساعت است او
بر سیم و این شش سلسا	پسین زن بجهت بر سلسا

**ارباب شلالتاری**

پشت که طبع دارد و نادر	تمش از روز او مسوا
در آنجا شتریت و یکدرب	یا کسب این جن کومت عب
باز شب بر خلاف که چنان	روز و شب در حل شتریت کیش

**ارباب شلالت خاکی**

و آن که در کواکب طبع است تر	نم و در روز شش از ارباب
باز در شب عفت و پس زهر	بشنو این نکته خوش شتره
مشتان روز و شب که است	و آنکه خوانند نام او بهرام

**ارباب شلالت ماهی**

و آنکه بد طبعش از قته بر	در روز شش حل شلالت ماهی
تیر در شب عفت آمد آید باز	هر دو در شتری بود و آب

**ارباب شلالت آبی**

و آنکه طبعش ناست باب	زهر و در روز شش از ارباب
و آنکه از بهر مسه و دوا	شب و بر خلاف این افام







شور

باز از شور حد زمره دوچا آمد و تدبیرش بشمار  
مشت از و نیز حد عدل مت و پنج نیت حد زحل  
سه برج نیز حد بهر است اگر برج هر دو را نامت

جوزا

تیر از شش برج ز جوزا مت برجین امین بعد  
زمره را که شش دی تحت بعد ازین برج بیکان چارت  
حدی که باز مفت و کر و آن کیوان شش است کونیک

سطان

حدی که بخش مایه جفت از برج مفت آمد از خنک  
باز شش حد زمره و شش مفت از و نیز حد مع کبر  
و آنچه ماند ز برج حد زحل باشد ای بر ترا از زحل مجبل

اسد

باز برجین از برج اسد و اگر جوشش برج نباشد  
حد میسر و آن زحل مفت دیگر بنا حکم ازل  
شش برج تیرا چوبیه نیز بهرام را چوبیه آمد

سنبله

تیرا حد سنبله مفت زمره را ده هم چنین فست  
مشتی که فرخ آمارت حد ازین برج بیکان چارت  
باز برج را بر تیریه و آنچه ماند بود زحل آینه

میزان

حد برجی که خورشید نیزان شش برج دارد و خنک  
تیرا مشت دان مسلم ازو مشتی ابیکه برج کم ازو  
بج و ده حد زمره که بهرام دوی دیگر نصیب بهرام

عقرب

باز بهرام ز خانه خورشید حد دان از برج نوج و دوش  
حد میسر را دور و در شش بعد از آن حد تیر دان دوچا  
چون شود برج مشتیه راحه شش زحل را رسد زوی حد

قوس

مشتی اجد از کمان دوش زمره را که سعد شست  
تیرا چار و پنج حد زحل چار از اگر دست جکت بدل  
تیر از برج جدی ارحمه مفت برجین امین بعد

جدی

زمره را مشت و زحل با چار برج که از دوی شمار  
تیرا حد زحل و دانم مفت زمره از دوی بیکه کم رفت  
سعد را مفت که عنم آفت قسم که چون چل ن است

دلو

دوشش از خوت چمره که حد برجین کنست چار  
سایر حد فزون بهار دوسه باز بهرام را نه آمد تیریه  
دوی دیگر نصیب به زحل است که بهار درون از و ظل است

حوت

دو چوبی کواکب



چون حد و در بروج ششم  
 یادگیر از ر و ج و ج و ج  
 دانه یک را که تقسیم  
 به سمت کبر و مر و حکیم  
 دو درج هر یکی از آن اقسام  
 پس بگفت و ج و ج و ج نام  
 و او هر یک از آن بهر است  
 من چون یک یک باین کم بشمر  
 و آن خورشید محسن پیدا  
 بعد از آن چون گذشتی در  
 برج کرد و تمام بر نامید  
 باز از نور تیر و پس است  
 مرد در اصل بعد هم است  
 و بر جیس و دو پیکردن  
 باز بهرام و بعد از آن خردن  
 زمره را ده زاول است  
 بعد از آن سی و باز ماه بدن  
 مت در خانه خور از کما  
 زحل مشتری و پس بهرام  
 شش رابع خوشه تیر است  
 بعد از و زمره باز میرام  
 چون تیر و جیکر داینه  
 مشتری یا از پس کیوان  
 چون زمین از گذر کنی عقرب  
 اندر و چون کنی و ج و طلب  
 پیش میران باز خورشید  
 آخر برج و ج و نامید است  
 تیر اول بود و پس کان  
 پس قی و دیگر کیوان  
 بعد باشد بجای پس بهرام  
 برج کرد و بر آفتاب تمام  
 باز در دلو چون کنند کما  
 زمره یا بعد پس عطار و ده  
 زحل مشتری و پس بهرام  
 حوت او ان شد و ج و ج

**در بیان از مسموم**

چون پیش تو من مت زل  
 بر شمارم حساب از کما  
 ظاهر از شرق چون شود شطرنج  
 باشد از بعد از طلوع طین

پیش یا بعد از آن و بر آن  
 مقعد و منعد و آن پس از این  
 پس از اعت و زمره و طر  
 جبهه و زمره و آن پس صفر  
 باز خوا که خوش تر است  
 پاری کو عفر ز بعد سماک  
 گر کنی بعد قلب شود که نکا  
 از تعلیم بلبل یا سنه را  
 از پس بلبل چهار سده است  
 که تفصیل شنوی شایه  
 اولین ذرا و دوم بلبل است  
 اخیره بر سودر است  
 باز منبر و مقدم و ز کما  
 چو کنی شتی و خرت و رت

**در اختیار از حله بدین روش**

چون بود در بروج ثابته ماه  
 جام بریدن اختیار خواهد  
 بلکه در برج منقلب باید  
 و بر هر سه نظر کند شایه  
 باز باید بوقت پوشیدن  
 اندرین اختیار کوشیدن

**در حمار رفتن**

و رکنی ای رفتن حمام  
 ماه باید بخانه بهرام  
 یا نه در برج مشتری باید  
 و بر بثور و واسه بود شایه  
 و کرا اندر بروج آتی  
 بجز این اختیار پس نه

**در شکار رفتن**

اگر است از تماشای  
 کوشش تا ساعت اختیار کنی  
 که بود تو سحر جانی ماه  
 تا یکی خانه از دو خانه سیر  
 و کرا چایابی اندر حوت  
 نگه داری پس از این چهار بخت

**در سوار رفتن**

و اگر است سوار شوی  
 چون طلبکار اختیار شوی



اول از برج منقلب به جوی پس هر یک و منظر او پری  
یک نماند که بر سبب منظر و در خود از شتری بود بهتر

### ابتدای کتاب

ابتدای کتابت از هر باب چون کنی اختیار و مصلوب  
ماه در برج منقلب باید و در عطار و نظر کند شایه

### در نام نویشتن

در روز و خام سوی حضرت شاه نظرش آفتاب باید و ماه  
در فرستنی سوی سپهسالار سوی هر یک باید و دیدار  
در فرستنی خیزد و نه نشند بر نظر سوی شتری پسند  
در فرستنی بخواجه و در همان یک باشد نظر سوی کیوان  
در فرستنی سوی زمانه بنامه تا نباشد جز شش بر هر نقطه  
این نظر را با آنکه بی تبلیس هر تلیک باید و تالیس  
در آنچه ای که آورده و تبلیس از مقابل حذر کن و ترسیع

### ملک و ضلع خریدن

در ضلعی خریدن است در هر یک و هر یک را جای  
نظر او بگو کعب مسعود تا سعادت بر او بود و موجود  
در کیوان لطف بود و بخت یک باشد دوستی نظرش

### درخت نشانند

در درخت نشانند فی الزمان بنام ترا می چو چرخ  
بطلب در اینجا نه خاک و در بره طان بود نباشد پا  
یک باید به بر سر شایه در کوکب سعد را به لطف

### زراعت کردن

در ت رای او فقه زراعت را به شکر خنیا و ساحت  
بطلب ماه را اینجا نه خاک و در بره طان بود نباشد پا

### فرزند تعلیم دادن

در تعلیم میدی منبر زن ازین اختیار به پسند  
جای در برج باد می جوی و در نیابی بگو سبب پری  
بطلب در برج بستی نکوان مردوان از کجاست کرد و کرد

### دار و خریدن

خوردن دار و دار بود آفتاب از کنی بود بخت  
ماه را اینجا باشد ازین دم بخانه است  
نظرش سوی هر یک در هر یک و در نظر با شش سوی هر یک  
چون نظر دوستی بود در هر یک و در نظر با شش از مقدار کیوان

### اختیار بینا نهادن

اختیار بنا بستی خوا که بود در برج تا بستی ماه  
هم بسوی ستار و نظرش که بود برج خاکی نظرش

### در بند خریدن

در مسی بن خریدن به شکر تا که در برج باد می شتر  
و رنه یاری بگو شش یا خوشه سخن از دور و صد هم دوم

### فصد و حجامت

در کنی فصد یا حجامت را آفتاب برج بر شتر را جا  
نظرش سعد و از کجاست یک شایه نباشد پا



۲۱۳  
۱۰۶

گر کند سوی او دین سنگا نظر از راه دوستی محب ا

**در سفر کردن**

در کنی نیند آفتاب بر سر  
و در برج منقلب بر سر  
نیک باشد برج خاکی نیند  
یک در سعه بحسن کن نیند  
ترا بخس طالع و دوش  
پاک بند چو ششم و شش

اخبار هر چه خواهد رفت طایرا  
نامه کار نو نیکو باشد و بی بد و ضر  
حال و معبود بیمار برج و صاحبش  
حال طالع صاحبش صاحب ضرر و بد و ضر

